

نسبت دین و هنر:

به سوی استقلال نهاد هنر در ایران

حسن محدثی گیلوایی

به‌رغم خبرهای ناخوش‌آیند از گوشه و کنار ایران و به‌رغم روی‌دادها و پاره‌ای عمل‌کردهای نامناسب سیاسی و مدیریتی در ایران، جامعه‌ی ایران در حال تحولات اساسی و مهم است؛ تحولاتی که آینده‌ی جامعه‌ی ما را رقم می‌زنند. چنان‌که در جاهای دیگر نیز گفته و نوشته‌ام، ایران در حال سپری کردن تحولات نهادی چندجانبه است؛ تحولاتی که در کل تاریخ ایران بی‌سابقه‌اند و جهان‌دگرایی را برای ایرانیان رقم خواهند زد. یکی از این تحولات نهادی مهم، حرکت نهاد هنر در ایران به سوی استقلال است. وقتی که به تاریخ ایران می‌نگریم، درمی‌یابیم که در ایران، نهاد هنر همیشه تحت سلطه‌ی دو نهاد دین و سیاست بوده است. اکنون اما نهاد هنر در ایران شتابان به سوی استقلال و خودگردانی و رها شدن از زیر قیمومیت دو نهاد دین و سیاست گام برمی‌دارد. در ایران تقریباً به‌طور مداوم بحث از زندگی و فعالیت‌های کارگزاران نهاد هنر در رسانه‌های مختلف در جریان است. کارگزاران هنری در ایران که در زبان عامیانه معمولاً «سلبریتی» خوانده می‌شوند، امروزه حتی در امور غیرهنری نظیر سیاست و محیط زیست و امور خیریه نیز حضوری فعال دارند. کالاهای هنری در ایران ارزش اقتصادی قابل توجهی می‌آفرینند و روی‌دادهای هنری مورد توجه بخش وسیعی از مردم و جوانان ایرانی قرار می‌گیرند. در حالی که به‌نظر می‌رسد کارگزاران نهاد دین و خود نهاد دین روز به روز از نظر اعتبار اجتماعی در حال افول هستند و قدرت و نفوذ اجتماعی‌شان رو به کاهش است، کارگزاران نهاد هنر برعکس در حال کسب اعتبار اجتماعی بیش‌تری هستند. زنان یکی از بزرگ‌ترین نیروهای تغییر دهنده‌ی ایران امروز‌اند و از حاملان اصلی تغییر در ایران کنونی‌اند. در حالی که زنان هرگز نتوانسته‌اند در درون نهاد دین به مقامات بالایی چون فقیه و قاضی دست یابند و دین موجود با حضور اجتماعی زنان دائماً مشکل داشته است (ر.ک. به کتاب «فقه شیعی و زنده‌گی تکرارناپذیر زنان مسلمان» نوشته‌ی شیدا قلی‌زاده‌ی مجاوری، زیر

نظر حسن محدثی (گیلوی)، هنر در ایران عرصه‌ی مهمی را برای حضور و رشد زنان ایرانی فراهم کرده است. تحولات درونی نهاد هنر در ایران نشان از تشکلیابی روزافزون نیروهای هنری و تمایزیابی درونی این نهاد دارد. یکی از پر سر و صداترین نمودهای آن، حرکت زنان سینماگر علیه آزارهای جنسی برخی مردان در سال‌های اخیر است.

حرکت نهاد هنر به سوی استقلال هم‌چنین خبر از انفکاک یا تمایزیابی نهادی در ایران می‌دهد. در حالی که قرن‌های متمادی دو نهاد دین و سیاست، قواعد زیست و حیات اجتماعی را برای نهادهای دیگر تعیین می‌کردند، اکنون نهادهایی چون هنر و اقتصاد و آموزش و پرورش و خانواده در حال بازتنظیم و بازآفرینی قواعد درونی خود هستند. حضور جهانی کارگزاران ایرانی نهاد هنر و نقش‌آفرینی و تاثیرگذاری آنان در سطح ملی و جهانی، معرف تحول اجتماعی بزرگی در ایران است. هنرمندان در دهه‌های اخیر به نیروی اجتماعی مهمی بدل شده‌اند و حتی برخی از مقامات سیاسی برای کسب اعتبار و پیروزی در رقابت‌های سیاسی به کارگزاران هنری متوسل می‌شوند. به‌عنوان مثال، حسن روحانی برای پیروزی در رقابت انتخاباتی به نام محمدرضا شجریان متوسل می‌شود و سیدابراهیم رئیسی به یک خواننده‌ی دیگر (امیرحسین مقصودلو با نام هنری تتلو) روی می‌آورد. یکی از وعده‌های کاندیداها برای کسب وجهه در انتخابات، اعلام توجه ویژه به هنر و امور هنری است. برخی از کارگزاران سیاسی امروزه خود را نیازمند کسب وجهه از کارگزاران هنری می‌بینند. نهاد هنر در چند دهه‌ی اخیر گام بزرگی به سوی استقلال برداشته است. تحولات رسانه‌ای بزرگ که نهاد ارتباطات را به‌نحو قابل توجهی از زیر یوغ دو نهاد دین و سیاست رها ساخته، کمک زیادی به نیرومند شدن کارگزاران هنری کرده است. آن‌ها اکنون می‌توانند به کمک رسانه‌های جدید آثار هنری خود را در سطح جهانی و ملی عرضه کنند. در حالی که یک کارگزار دینی در مشهد یا در برخی شهرهای دیگر، اجازه‌ی اجرای اثر هنری را به برخی کارگزاران هنری نمی‌دهد، او می‌تواند از طریق رسانه‌های مستقل با مخاطبان خود پیوند برقرار کند. کارگزاران هنری امروزه در ایران مخاطبان بسیار وسیعی دارند و این امر بدان‌ها قدرت اجتماعی قابل توجهی عطا کرده است. دیدیم که چه‌گونه مخالفت یک کارگزار هنری با احداث کارخانه‌ی پتروشیمی میانکاله و موضع‌گیری به نفع محیط زیست، صدای برخی مقامات دینی و سیاسی استان مازندران را بلند ساخته است. بی‌تردید، می‌توان گفت که نیروی اجتماعی مهمی در دهه‌های اخیر به نام کارگزاران هنری متولد شده است. کارگزاران هنری اکنون می‌توانند با شرکت در برخی ائتلاف‌های اجتماعی نقش بسیار تاثیرگذاری در جامعه‌ی ما ایفا کنند. این تحول بزرگ در ایران شایسته‌ی توجه جدی است.

وقتی از هنر به عنوان یک نهاد اجتماعی سخن می‌گوییم، در حال سخن گفتن از الگوهای رفتاری تثبیت شده‌ای هستیم که حول نیاز یا نیازهایی شکل گرفته و حوزه‌ای از فعالیت را پدید آورده است و عناصر فرهنگی خاص و

به‌ویژه باورهای معین و قواعد مشخصی را در بردارد. در باره‌ی تاریخ نهاد هنر و سرشت هنر نظریه‌های گوناگونی وجود دارد و بر حسب رویکردهای مختلف، تعاریف متفاوتی از این مفاهیم ارائه می‌شود. بررسی تاریخ نهاد هنر نشان می‌دهد که «در جهان قرون وسطا، نهاد جداگانه و مستقلی به نام نهاد هنر وجود نداشت. در عوض، تولید فرهنگی به دیگر حوزه‌های اجتماعی، به‌ویژه حوزه‌ی دین، وابسته بود» (انگلیس، ۱۳۹۷: ۵۹). در جهان مدرن اما به تدریج نهاد هنر مستقل شد و خود را از یوغ دیگر نهادها خارج ساخت (همان: ۵۹). در ایران این امر اکنون در حال رخ دادن است. مطابق درک و تعریفی که من از سرشت کار و فعالیت هنری دارم، هنر دست کم به چهار نیاز مهم و اساسی آدمی پاسخ می‌دهد:

۱. ابراز خویشتن و در نتیجه نوعی تخلیه‌ی درونی،

۲. ملالت‌زدایی،

۳. تحقق خویشتن و خودشکوفایی از ره گذر آفرینش‌گری، و

۴. غربت‌زدایی.

نهاد هنر، ناظر به الگوهای از فعالیت و رفتار و زیست است که حول پاسخ‌گویی به این چهار نیاز شکل می‌گیرند. در ایران نیز تولید و فعالیت انسان ایرانی دائماً تحت تسلط کارگزاران دو نهاد دین و سیاست بوده است. در گذشته در ایران هیچ هنرمندی هرگز نمی‌توانست قواعد تولید و آفرینش و عرضه‌ی اثر هنری را خود تعیین کند. نه در عصر پهلوی و نه چند دهه‌ی آغازین جمهوری اسلامی وضع این گونه نبوده است. از عصر پهلوی تا هزاره‌های قبل از میلاد در ایران هم عرصه‌ی هنر بیش از پیش تحت کنترل این دو نهاد بوده است. این بدین معنا نیست که هرگز در تاریخ ایران اثر هنری مستقل از خواست کارگزاران دینی یا سیاسی تولید نمی‌شده است. همیشه هنرمندانی بوده اند که در انزوا و خلوت خودشان، می‌توانستند چیزی برای دل خود پدید آورند. اما این نوع آثار، اگر که با خواست نیروهای دینی و سیاسی ناهم‌ساز می‌بودند، هرگز امکان عرضه و ارایه‌ی عمومی نداشته اند؛ مگر این که به‌نحو زیرزمینی و سری به‌دست معدودی از هنردوستان رسیده باشند.

اما مگر چه اتفاقی در ایران معاصر رخ داده که من از حرکت نهاد هنر به سوی استقلال نسبی از دو نهاد دیگر سخن می‌گویم؟ پاسخ من، پیدایی رسانه‌های جدید است. این رسانه‌ها، عرصه‌ای را برای فعالیت هنرمندان و عرضه‌ی آثار هنری فراهم ساخته اند که مهار و کنترل آن‌ها تا حد زیادی از دست کارگزاران سیاسی و کارگزاران دینی خارج شده

است. قرن‌ها بل که هزاره‌ها است که در ایران دو نهاد دین و سیاست قواعد فعالیت در همه‌ی حوزه‌های زندگی را تعیین می‌کرده‌اند: خواه در قلمرو اقتصاد، آموزش و پرورش، بهداشت و سلامت، حقوق و قضا، ارتباطات، خانواده، و خواه ورزش، تفریحات، و هنر. اما اکنون جامعه‌ی ما در یک بزنگاه تاریخی ویژه به سر می‌برد. اکنون جامعه‌ی ایران رفته رفته در حال دگرشدن یا تحول نهادی چندجانبه است. به تدریج کارگزاران سیاسی و دینی در ایران در حال از دست دادن تدریجی تسلط خود بر نحوه‌ی فعالیت نیروهای نهادهای دیگر هستند. به عنوان مثال، در ایران همیشه قواعد فعالیت اقتصادی را کارگزاران دینی و سیاسی تعیین می‌کرده‌اند. یک فعال اقتصادی همیشه می‌بایست از قواعدی که توسط این دو نهاد بر اقتصاد تحمیل می‌شده، پی‌روی کند. یک بازاری در فعالیت اقتصادی خود تابع روحانی و مقام سیاسی بوده است. اما اکنون روند به نحو جدی دگرگون شده است. همین وضعیت در مورد نهادهای دیگر و به ویژه نهاد هنر نیز در حال رخ دادن است. هنرمند همیشه در ایران تحت نظر دو نیرو فعالیت می‌کرده، در غیر این صورت، هستی خود را به باد می‌داده است: فقیه و سلطان (به ترتیب، نمادهای کارگزاران دینی و سیاسی). اما اکنون تحت شرایطی که رسانه‌های جدید پدید آورده‌اند، هنرمندان واجد آزادی بسیار بیش‌تری برای قاعده‌گذاری به منظور انجام فعالیت هنری‌شان هستند و این روند استقلال‌یابی از دو نهاد دین و سیاست، روز به روز شتاب بیش‌تری می‌گیرد. آن‌ها قدرت چانه‌زنی و انتخاب بسیار بیش‌تری پیدا کرده‌اند. کافی است بنگرید که وضع موسیقی و سینما در دهه‌ی ۱۳۶۰ در ایران چه گونه بوده و الآن چه گونه است. هنرمندان اکنون به لطف رسانه‌های جدید، واجد مجموعه‌ی مخاطبان ویژه^۱ شده‌اند و از این رو، تبدیل به یک نیروی اجتماعی مهم و تأثیرگذار گشته‌اند. این در حالی است که کارگزاران دینی در حال از دست دادن بخشی از مخاطبان ویژه‌ی خود هستند.

بررسی فعالیت‌های صنفی و غیرصنفی هنرمندان به خوبی نشان می‌دهد که قلمرو هنری در ایران نه فقط بسط و گسترش یافته بل که در حال تشکلیابی روزافزون است. شواهد تشکلیابی هنرمندان ایرانی به خوبی ادعای استقلال نسبی نهاد هنر در ایران کنونی را مستند می‌سازد. برای مثال به سه بیانیه‌ای بنگرید که هنرمندان ایرانی در چند سال اخیر منتشر کرده‌اند. بیانیه‌ی نخست مربوط است به «کارزار مشترک انجمن‌های تجسمی» که در «مخالفت با حذف معافیت مالیاتی فعالیت‌های هنری» صادر شده و محتوایی صنفی دارد و انجمن‌های هنری زیر آن را صادر کرده‌اند: «انجمن هنرمندان نقاش ایران، انجمن صنفی طراحان گرافیک ایران، انجمن تصویرگران ایران، انجمن هنرمندان مجسمه‌ساز ایران، انجمن هنرمندان سفالگر ایران، انجمن خوشنویسان ایران، انجمن عکاسان ایران». هنرمندان در قالب این بیانیه، کنش‌گری صنفی انجام داده‌اند. بیانیه‌ی دیگری که انتخاب کرده‌ام، بیانیه‌ی سینماگران ایرانی «خطاب به

¹. public

همه‌ی افراد یگان‌های نظامی کشور» صادر شده است و از آن‌ها خواسته اند که «تفنگ»شان را «زمین بگذارند». این بیانیه محتوایی برون حوزه‌ای و صد در صد سیاسی دارد. سینماگران در این جا در قالب یک نیروی اجتماعی کنش‌گری سیاسی کرده اند. سومین موردی که برگزیده ام، مربوط است به بیانیه‌ی «انجمن صنفی هنرمندان موسیقی ایران». این انجمن بیانیه‌ای در محکومیت برخورد طالبان با موسیقی‌دانان و موسیقی در افغانستان است. آن‌ها ضمن دعوت موسیقی‌دانان ایرانی برای پیوستن به این کارزار نوشته اند: «این بار اما تفکر بنیادگرا در سکوت و با حمایت برخی قدرتمندان، بر تاریخ، حال و آینده‌ی یک ملت شوریده و در گام‌های خونریز خود نه تنها به قتل هنرمند و غیرهنرمند همت بلند داشته، بلکه از انهدام سازهای هنرمندان نیز ابایی به خود راه نمی‌دهد. ما هنرمندان موسیقی، جهانیان را به دیدن حقایق و وقایع افغانستان فرا می‌خوانیم و خواهان توجه و پشتیبانی از ملت رنجور این کشور هستیم و اعلام می‌کنیم که نابود کردن سازهای موسیقی، اعلان جنگ با فرهنگ و هنر و هنرمند و ستیز با انسانیت است.» بدین ترتیب، اعضای این انجمن هم‌زمان به کنش‌گری صنفی و سیاسی پرداخته و در مورد مسأله‌ای فرا مرزی نیز موضع‌گیری کرده اند؛ صرف‌نظر از نوع ارزیابی‌ای که می‌توان در باره‌ی این نوع موضوع‌گیری‌های فعالان هنری داشت که اینک موضوع بحث من نیست. این‌ها فقط گوشه‌ی کوچکی از فعالیت‌های هنرمندان ایرانی و حضور اجتماعی آنان است. وقتی این گونه فعالیت‌ها و کنش‌گری‌های هنرمندان ایرانی را مورد بررسی قرار می‌دهیم، در می‌یابیم که ما با یک نیروی اجتماعی موکد و مؤثر مواجه ایم.

بنابراین، می‌توان گفت که نهاد هنر در ایران امروزه مثل گذشته تابع دو نهاد همیشه مسلط دین و سیاست نیست بل که هنرمندان اکنون همه‌ی ابعاد جامعه را در آثار هنری به تصویر می‌کشند و جهان اجتماعی ما را از دریچه‌ی هنری خود به ما می‌نمایانند. آن‌ها اکنون نگاه سیاسی خاص خود را می‌پروراند و ارائه می‌کنند. حتی تصویر خاص خود را از دین و نیروهای دینی و کارگزاران دینی و امور دینی عرضه می‌کنند و گاه به مخالفت با نگاه نیروهای دینی به امور اجتماعی برمی‌خیزند. از هر کدام از منظرهای پیش گفته به وضع نهاد هنر و عمل کرد کارگزاران هنری در ایران که بنگریم، می‌توانیم دریابیم که موقعیت نهاد هنر در هندسه‌ی نهادی ایران (ترکیب و نوع ارتباط نهادها و میزان فرادستی یا فرودستی‌شان) به‌نحو جدی دگرگون شده و حرکت نهاد هنر در ایران به‌نحو روزافزون رو به استقلال بیش‌تر از نهادهایی نظیر دین و سیاست است.

بررسی حرکت رو به استقلال نهاد هنر یا مقایسه‌ی آن با وضعیت نهاد علم در ایران امروز می‌تواند پرتوی بر بحث من بیافکند. اکنون با توجه به کنش‌گری سیاسی کارگزاران دو نهاد هنر و علم، به‌خوبی می‌توان دریافت که نهاد هنر در ایران واجد استقلال نسبی از دو نهاد دین و سیاست است و نهاد علم هنوز بسیار وابسته است. چرا این گونه است؟

چرا قدرت اجتماعی و سیاسی کارگزاران هنری، به رغم تعداد کم تر در مقایسه با کارگزاران علم، بیش تر از کارگزاران نهاد علم است؟ به نظر من چند علت عمده وجود دارد:

۱. سرمایه‌ی ناظر به شهرت^۲ کارگزاران هنری بسیار بیش تر است و به دو سبب چنین است:

الف. کار آنان بالذات با رسانه‌ها گره خورده است و در نتیجه، بیش تر رؤیت پذیر می شوند و شناخته شده تر می گردند، ب. برخی از آنان در حرفه‌ی خود در سطح جهانی شناخته شده اند.

۲. بسیاری از کارگزاران هنری در استخدام دولت نیستند و واجد استقلال مالی هستند، اما بعد از انقلاب دانش گاه‌ها کاملاً تحت نظر حکومت هستند و اکثریت کارگزاران نهاد علم وابسته به "آب باریکه" ای هستند که از سوی حکومت به سمت آنان جاری است و در نتیجه می توان گفت: «بگو از کجا می خوری" تا بگویم چه گونه سخن می گویی»!

نهاد علم برای این که بتواند در ایران نقش خود را به نحو مطلوبی در توسعه و تحول و مدیریت و نقد جامعه ایفا کند، ضروری است از زیر یوغ نهاد سیاست و دین خارج شود. دانش گاه‌ها به هیچ نحوی نباید وابسته به حکومت باشند. آن‌ها باید بخشی از جامعه‌ی مدنی بشوند و این ممکن نیست مگر آن که مردم و نیروهای جامعه‌ی مدنی هزینه‌های دانش گاه را پرداخت کنند و به لحاظ قانونی نیز تمامی مؤسسات دانش گاهی، صد در صد غیردولتی گردند. در غیر این صورت، می شود همین وضعی که اکنون هست. ما اکنون شاهد وضعیتی هستیم که کارگزاران هنری بیش تر به طور صریح به نقد اجتماعی و سیاسی می پردازند، اما بسیاری از اهالی علوم انسانی در باب قلمروی اختصاصی شان سکوت کرده اند و از هر سو مورد تحقیر قرار می گیرند. صرف نظر از این که کنش اجتماعی و سیاسی اهالی هنر چه وزن و اعتباری دارد، این در وهله‌ی نخست وظیفه‌ی اهالی علوم انسانی و اجتماعی است که در باره‌ی مسائل انسانی و اجتماعی سخن بگویند.

اما در انتها، شایسته است که قدری در باره‌ی نسبت دین و هنر سخن بگویم. هنر چنانچه پیش از این اشاره کردم، معطوف به آفرینش زیبایی شناختی ملالت زدا است. ملالت زدایی و غربت زدایی دو کارکرد اساسی هنر است. هنر وقتی فقط ملالت زدا است، عوام پسند است و وقتی غربت زدا است، چه بسا بیش تر نخبه گرایانه است. هنر در فرهنگ‌های باهمستان‌های بدوی تر، پیوندی همه جانبه با زندگی روزمره دارد و با آن بسیار در آمیخته است، اما در باهمستان‌های

^۲ . reputational capital

^۳ . دکتر علی شریعتی می گوید: بگو از کجا می خوری تا بگویم چه گونه می اندیشی! من سخن او را قدری تصحیح کرده ام.

امروزین تر، هنر از زندگی روزمره و جاری فاصله‌ی بیش‌تری گرفته است و از آن درآمیخته‌گی هنر با زندگی روزمره چندان خبری نیست و هنر به‌صورت نهاد مستقلی در آمده است. بنابراین، امروزه می‌توانیم از هنر به‌منزله‌ی یک نهاد اجتماعی سخن بگوییم. هنر و دین قرابت‌ها و اشتراکات و در عین حال افتراقاتی با هم دارند. آن‌ها در دو حیطه به هم نزدیک می‌شوند و با هم قرابت می‌یابند:

الف. شراکت دین و هنر در زیست معنوی انسان و رقم زدن زیستی فرا روزمره. هم هنر و هم دین تجربه‌های وجودی در انسان پدید می‌آورند و آدمی را درگیر در جهانی معنوی می‌کنند و او را از روزمره‌گی فراتر می‌برند.

ب. پاسخ‌گویی به غربت انسان: هر دو می‌خواهند چاره‌ای برای غربت آدمی در این جهان بکنند.

همین حیطه‌ها و قلمروهای مشترک و کارکردهای مشترک عملاً نوعی رقابت که گاه بدل به نزاع و تضاد اجتماعی می‌شود، بین کارگزاران این دو نهاد پدید می‌آورد. در چنین لحظاتی از تاریخ این دو نهاد است که نهاد مسلط، قیودی برای نهاد دین پدید می‌آورد و زنده‌گی و فعالیت هنری توسط کارگزاران نهاد مسلط‌تر تعیین می‌شود. در سراسر تاریخ بشر، غیر از قرون اخیر که در آن نهاد هنر به سوی استقلال گام برداشته، دین نهاد اجتماعی مسلط بوده است و زیست و فعالیت و تولید فرآورده‌های هنری را مقید می‌ساخته است.

اساساً دین سرشت مقیدساز دارد و انضباط می‌بخشد و سازمان می‌دهد و اعمال قدرت می‌کند و با قدرت‌های جهان اجتماعی، از جمله قدرت سیاسی، برای تنظیم زنده‌گی اجتماعی پیوند برقرار می‌کند. هنر اما سرشتی سیال‌تر و عصیان‌گر دارد و می‌خواهد از چارچوب‌ها بگریزد و آن را بشکند و از آن‌ها فراتر برود، زیرا هنر با امر پیش‌بینی‌ناپذیر خلاقیت و آفرینش‌گری پیوندی بنیادین دارد. دین دست‌کم گه‌گاه از خودبیگانه‌ساز است. دین جهانی برای آدمی می‌آفریند تا جهانی از او بستاند. هنر نیز جهانی می‌آفریند تا معنایی برای زنده‌گی نشان دهد، اما هرگز توان این را ندارد که چارچوب‌های صلب و سخت برای درازمدت بیافریند و یک معنا و یک جهان واحد را برای مدتی طولانی تثبیت کند. هنر نمی‌تواند معنای واحدی را تحمیل کند، زیرا در بطن خود دشمن خود را می‌پرورد. دین چه بسا در تاریخ خود واجد کارکردی جدایی‌افکن و تفرقه‌افکن است، زیرا به‌تعبیر قرآنی مدام مستعداً فرقه فرقه شدن است^۴، اما

۴. وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (آیه‌ی ۱۰۵ سوره‌ی آل عمران). و چون کسانی مباشید که پس از آن‌که دلایل آشکار برایشان آمد پراکنده شدند و با هم اختلاف پیدا کردند و برای آنان عذابی سهمگین است.

هنر پیوند دهنده است و گاه مردمانی از سرزمین‌ها و فرهنگ‌ها و زبان‌های مختلف را با صدا و معنایی فراگیر به هم وصل می‌کند. دین گونه‌ای خاص از ابرازگری را می‌پرورد؛ ابراز خویشتن در درون چارچوبی که برای آدمی تعریف شده است. هنر اما ناتوان از تعیین حد و مرزی برای ابراز خویشتن است. دین چه بسا دعوت به ترک زنده‌گی می‌کند، ولی هنر با آری‌گویی به زنده‌گی پیوند بیش‌تری دارد. دین از راه جامعه‌پذیری وارد زنده‌گی انسان‌ها می‌شود و کم‌تر با اختیار و انتخاب و سلیقه‌ی آدمی مربوط است. انسان دین‌دار معمولاً در درون اجتماعی دینی دین‌دار می‌شود. هنر اگر چه می‌تواند از جامعه‌پذیری تغذیه کند، اما پیوند وثیقی با سلیقه‌ها و گرایش‌های درونی و استعدادهای آدمی دارد. چه بسا فرزندان‌ی که در درون خانواده‌های هنرپرور رشد یافته‌اند، اما مسیر و زیست غیرهنری را در پیش گرفته‌اند.

باری، آن‌چه در این اثر آمده گوشه‌ای است از تاریخ دین و موسیقی در تاریخ طولانی نسبت دین و هنر در ایران. ما کوشیدیم با روی‌کرد روش‌شناختی کیفی مرکب (بهره‌گیری از چندین روش کیفی برای گردآوری داده‌ها راجع به موضوعی واحد) نسبت دین و موسیقی را در ایران معاصر مطالعه کنیم. در این کار محقق‌ی در جامعه‌شناسی دین و موسیقی‌دانی که سال‌ها کارگزار فرهنگی در وزارت ارشاد اسلامی بوده است، کنار هم قرار گرفته‌اند تا در باره‌ی نسبت دین و موسیقی در ایران معاصر مطالعه کنند. امیدوار ام این اثر در پیش‌گاه اهل تحقیق و صاحب‌نظران و کنش‌گران حوزه‌های جامعه‌شناسی، دین، و موسیقی مورد توجه و نقد و ارزیابی قرار گیرد! این اثر زیر نظر من نوشته شده و با ویرایش چند باره‌ی من منتشر می‌شود و ایرادها و نواقص آن بر عهده‌ی من نیز هست. در این جا لازم است از تلاش‌های ارزش‌مند دکتر حسین سروی عزیز برای گردآوری داده‌ها و اطلاعاتی که بر غنای اثر بسی افزوده است و نیز از همت خاص ایشان برای نگارش اثری دانش‌پژوهانه صمیمانه قدردانی کنم و برای ایشان آرزوی توفیق روزافزون بکنم!

مِنَ الَّذِينَ قَرَأُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شَيْعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (آیه‌ی ۳۲ سوره‌ی روم). از کسانی که دین خود را قطعه قطعه کردند و فرقه فرقه شدند، هر حزبی بدانچه پیش آن‌هاست دل‌خوش شدند.